

## حرف‌وسخنهايي در باب نَافَه

از: فریدون توللی. مجموعه ۴۵۴ قطعه ويك مقدمه

«نافه» چهره‌ای دیگر است از «رهای» جوان‌زبنده. چهره فرسوده و پیر «دو گانه» ایست؛ ترسنده از مرگ. نوامید، اما نه عاصیانه، نه فریاد گرانه: سخت و سنگ. شعر نوامید جوان‌ترها و بیدارترها. فریاد است، دریغ و درد است و عصیان.

هراس، ترس فراموشی و پیریست و عصیان بحد خویشتن. و نیز ناسپاسی و گویا «هنرناشناسی‌ها». که شاعر را به بیزاری و نفرینگری نشانده. فریادها و شکوه‌ها از «یاران نیمه‌راه»، و از فلک کج‌رفتار دارد و به همین دوری و کهنگی، به زبان کله‌مند رفتگان و دیرینگان، و هم «اصحاب اسالیب»، و ازین حرف‌وسخنها ..

آنچه برای ما. این سالهای گذشته، داشت باشکوه و عزیز مینمود. پیری شاعر بود و سکوت دردمند او، خموشی فروتن و شایسته حرمتش. که توللی نه در پی این دقت و آن رنگین‌نامه‌رفت، نه هیاهوی شعر پاروپرو و امروز و فردا راه انداخت و نه حتی در مجلات «سنگین» دیگر شعری از او خواندیم. چنین مینمود که حسابش را او کرده است. به یاس آن همدلیهای سیم‌رخ و ارش با نیکان و در حق نیکان. و دانی که پیل‌مرده را بر مردار، باری شرفهاست ..

اما - نافه دیگر چهره دیگر است، پیر و شکوه پرداز. و در آن «مقدمه» که دیگر دعوی‌هاست و افاده‌های بزرگوارانه - و البته متعدد صنایع بسیار. شاعر استاد و استاد شاعر به تعقید و تکلیف، چه طعن‌های جانشکر که نیاورده است و چه دلیری‌ها که نکرده. به پرخاش فروتنان و به سعی مردگان. القصه تعلیمی دوریاز حضرت، از تابوت شهید عزیز شهر «افسانه» هم پروانداشته و این خود بزرگترین ناسپاسیهاست.

با این همه، شعر توللی داستانی دیگر است. اگر در آن قصیده‌ها و قطعه‌ها - که دست‌نویسهایش را دیده‌اید - جدی‌هست، باز سخن از شعر توللی نیست. کاریست متفنانانه در حد مقاله پردازی و رسیدن به حساب سارق عتیقه‌ای و شناختن حق اهل حکمتی، به حکمتی. و گاه شکوه‌ای ازین روزگار غدار که در حق «مردم دانشور» چه نامردمیها که روانمیدارد...

گفتیم آن «مقدمه جنجالی» بیرون از شعر و اصالت کار توللی است، اما - هر چه هست - در آمدیست به شعرهای «نافه» که باید به همان رفت و راه، حساب این گونه‌دآوری. های بیداد گرانه را داشت. و گفت که چرا گمان همه در باب وی - و اعتراف او - بکسر باطل شده ...

باری، «مقدمه» کلیات است در بیان فضیلت شاعر، در تقدم نشر «رها». و این حدیث مکرر که در آرزوی دیدار سراینده افسانه، چه غبارها که سرمه چشم نیاز کرده و در راه شیراز- تهران، چه رنجها که از آن راه ناهموار- بر خویش هموار داشته و اینکه «با اینهمه، دولت صحبت نیما گره از کارش نگشوده» و «با آنکه از سرآمدگی مدام، دفتر قلمی نیز بخانه استاد نهاده بوده، هر بامداد به بامدادی دیگر حوالت گشته»، و شاعر طالب، با آنهمه دشواری کارو، بعد مقام البته، خسته و تپه دست- راه دیگر در پیش گرفته. سخت بر آشفته که «نیغه سلیقه استاد...» بجای بریدن بند گاه طبیعی بحور و زحافات، درست در جایی فرود می آید که «ذوق سلیم» را بناگاه عقیم میکنند و «ایقاعات عروض را ...» و هم- از مقدمه، ورقی چند مقصود راست به دلالت «و سوسه مندان»، که به بعضی یاران نیمه راه مانده اند تا «غوغای یاوه سرایان و مغلطه کاری ناتوانانی که ... یقین تردو نیم بند (کذا) این گروه را دستخوش تردید ساخته...» اند، نباشند... و پای از کلیم «ذوق سلیم» در نکشند و به همان «ابداع ترا کیب لطیف...» بهر حال در قالب دویتی های متداول روز، اشعار دل انگیزی بر گنجینه «بهترین آثار هنری این سرزمین ...» برافزایند!

در خاتمه «نویسنده» ذیل «نویردازان راستین» - و نیز گیهای چند گانه ی نو- پرداخته های راستین را بر شمرده است که خواننده آگاه یا نا آگاه، به صراحت در می یابد که جز «نافه» هیچ دفتر شعری به چندان هنر آراسته نیست و آن جمله «و نیز گیه» جز در آن کتاب مستطاب جمع نیامده است.

با اینهمه، نکته ای در این مقدمه هست که اساس نظریه های مخالف نیما را، در میان این «طایفه» روشن میکند. نوشته اند نیما گره ای از کار ایشان نگشوده است اینست که در «نافه» حتی از آن گونه شعرهای آزاد «رها» هم اثری نیست. با آنکه شاعر گمان دارد که در آن شعرها «نحوه ختم و برش هر مصراع» قاعده ای و آیینی دارد- یعنی درست «بند گاه طبیعی بحور و زحافات» بریده شده است. و «اشتباهات» نیما تکرار نشده هیچ نمونه، تازه ای نمی بینم که حاصل «چاره جویی و حل و معضل» نیما باشد. اما با خواندن همان گونه شعرها که در راه آمده است و نیز قطعه «...» در این دفتر، میتوان دریافت که مقصود از جراحی افاعیل، اینست که حدود تغییر و عدم تساوی در مصاربع، همان زحافات خاص در يك بحر باید باشد، و کمی و بیشی افاعیل که در چهار و حداقل دو مصراع باید رعایت شود، مثلاً اینطور:

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (دوبار)

فعلاتن فعلات (دوبار)

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات (دوبار)

فعلاتن فعلاتن فعلات (دوبار)

ضمناً هر «چهارپاره» هم میتواند مصراعهای متساوی از نمونه‌های بالا داشته باشد. و یا ترکیبی از مصراعهای کوتاه‌تر بصورت منظم (نخست دوم مصراع متساوی و سپس دوم مصراع دیگر) بدست آید («رنج مدام» را ببینید). و خلاصه اینکه نمیشود گفت :  
مفاع (شب است)

مفاعین مفاعین (شبی بس تیرگی با آن)

مفاعین مفاعین مفاعین مفاعین (بروی شاخ انجیر کهن وک دارمیخواند)

مفاعین مفاعین مفاعین (خبر می‌آورد توفان و باران را).

یا :

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاع

(آی آدمها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید)

زیرا نه مصراعها «تساوی لازم» را دارند (دوید و یا چهار به چهار) و نه تعداد افعیل «طبیعی» و مطبوع است. و (نکته اینجا است) انحزاف واقع شده: بدجراحی کرده اندش! بند مفاعین را جراح حاذق باید تا حد مفاعیل ببرد نه تا «مفاع» - و البته از نسجی دیگر هم میشود پیوندد، مثلاً از «فعولن» اما : مفاع دیگر درمانی ندارد - کار از کار گذشته است !

این حکم‌ها، ربط و راه‌چندانی هم به شعر توللی ندارد - ما توللی را شاعری «دوبیتی پرداز» میشناسیم و در همین گونه از کارهای او است که درخششی هست و کمالی. توللی در زمینه شکستن قالب‌ها مهمی از پیش نبرده و اگر رایی هم در این باب دارد، نباید نشان چنان داعیه‌ای باشد.

نیز بگویم که توللی شاعر نسلی پیش است. دوازده سالی از روزگار او میگذرد. در این روزگار که گذشت سالی، نام‌هایی تازه را میشناساند و حرف‌های تازه‌تری در میان می‌آورد، و ناگهانی، همه موضوع‌ها و موقع‌ها را می‌پوشد، دوازده سال «نسلی» است، اما گفتنی است که اگر بر شعر توللی سالیانی گذشته است، «پیر و فرسوده» به آن معنی نیست.

توللی صاحب بیانی است و سبکی - و همین یگانگی و ویژگی است که شرط اول کمال و ماندن است. توللی شعر «وصفی» پارسی را - با پیروی از سنت‌های نظامی و در همان راه و روش - روالی بخشید. بیان او سرشار از «ایماز» های تازه و نظامی و آوار، زمینی است. اما - مانند مقلدانش -

در تشبیه چندان مبالغه نمیکند که شعر صنعتی و حتی راهزانه بنظر بیاید! پیروان شیوهٔ توللی اغلب در آن قالب فشردهٔ دویتی - از ایجاز در سخن ناتوانند. شك نیست که آوردن ترکیب‌های تازه و زیبا و نیز مناسب کلام، کارهای بس دشوار است. اما اگر ترکیب، طبیعت کلام را تغییر دهد - که همیشه این احتمال هست - کار دشوار تر میشود. کوشش توللی در پرداختن و ترصیح کلام چندانست که گاه «فرمالیست» میشناسندش. اما همیشه چنین نیست. و یاد آور شدیم که پرهیز توللی از «ایماژ» سازی و تصویرپردازی‌های مکرر - بیان او را طبیعی تر و حسی تر کرده است.

بهترین کارهای توللی را هنوز باید در «رها» یافت - اما نافه هم از «ساغر یاد» ها تهی نیست: از «جادو» و «بالین» و زیباترین شعر این دفتر، «از سایه‌ها»:

در گوشه های آن ره قیر اندود  
در خوشه های آن شب بارانی

نیز در این دفتر - فراوانتر از «رها» - کارهای جدا و گونه گونه گون هست. زیرا که «نظم» افزونتر است تا شعر... همینطور کلی، میتوان گفت شعرهایی که نام بردیم - و چندتای دیگر از این دست - «شعر» های این مجموعه اند. و بقیه یا مطلقاً مناسبتی با شعر ندارند («افسونگرک»، «مرک»، «ننگ درنگ»، «شرمسار»...) و یا نظم‌هایی هستند که گاه به حد شعر میرسند و یقیناً شاعر این آثار را به جد گرفته و از این گونه نظم - بخصوص به لحاظ محتوی - در ادبیات غرب هم نمونه‌ها هست. آیا این کارها، از همان نظم‌هاییست که مایا کوفسکی به نثر درمی آوردشان؟

شعرهای توللی همان‌هاست که یاد کردیمشان - این گونه شعرهای «رها» و «نافه» است که میماند - داورهای امروز، هم، نشانه‌هایی از این «انتخاب زمان» دارند. ه در این باب «داعیهٔ نئوکلاسیسیم» را که در همین دفترها خواهد آمد، ببینید.

■ ■ ■  
آنچه از ما کم شده گراز سلیمان کم شدی  
بر سلیمان هم پری، هم اهرمن بگریستی  
از: بدایع الوقایع  
زین الدیر محمود واصفی